
IN DOMINO CONFIDO
GRANDESCUNT AUCTA LABORE

Muḥammad Kalb ʿAlī Khān

Qandīl-i Ḥaram



وما ارسلناک الا رحمة للعالمین

الحمد لله رب العالمین که این نثر معظم و مکرم مسمیٰ به



حسب الارشاد حضور فیض گنجور بدار الریاست مصطفی آباد در ۱۳۰۷

در مطبع حسینی ملقب برئیس المطابع جلوهٔ ظهور یافت



وما ارسلناك الا رحمة للعالمين

الحمد لله رب العالمين که این نثر معظم و مکرم مسمی به



حسب الارشاد حضور فیض گنجور بدار الریاست مصطفی آباد در رامپور

در مطبع حسینی ملقب به رئیس المطابع جلوه ظهور یافت





بسم الله الرحمن الرحيم

زهی آفریدگار بیچکون داور دادار رهنمون طرازندهٔ چرخ ترسی فرازندهٔ عرش و کرسی مضی شموع علوم ناظم لآلی نجوم آرایشگر مطلع الجبیب حوریان بمه غنج و دلال نگارندهٔ دو پوسته دو رنگ زبان جادو مقال دلبری آموز ابروی مقوس خونخوار طغرانویس منشور حسن پریزاد

۵ چرخ ترسی ترس بالضم بمعنی سپر است ۱۲ و ظهیر منشی مهدی در تاریخ نادری می آرد فقط سر و ریکه از سهم خدنگش ساکنان زمین از چرخ ترسی سپر ابر کشیده

۵۲ مضی بالضم بمعنی روشن کننده از منجب

۵۳ دو پوسته بمعنی دو مثلی با محمد علی ماهر در نثر مسمی به گل اورنگ

۲

فقط تاج سنبل سرخ آورده نظم ز رقسان شوق خطش سبز برو سرسبز گل رعنا دو پیوسته دور سپیت آورده ۱۲



بطرهٔ طرار لعلی آمیز انکارهٔ سپهر از شفق صبح و مسا
رونق بخش کردهٔ ماه و مهر بسفیداب نور و ضیا
تاب دهٔ چهرهٔ در یتیم در بطن صدف خال نهٔ رخسارهٔ
زمین از سنگ و خذف رحیمی که بشوارق هویت
وجنات کثرت را برافروخته صور مرئیات را
بمرآت خانهٔ کونی جلوهٔ ظهور داده حکیمی که بکمال
حکمت کامله عامهٔ موجودات خارجیه را بخلعت لیاقت
واستعداد مخلع گردانیده یکی را کامل و یکی ناقص
نام نهاده صاحبقران قدرتش نمرود و ابراهیم را
از یک پردهٔ خفا بدر آورده یکی را خلیل جلیل خود خواند
و دیگری را بدور باش قهر و غضب از پیش راند

له وجنات جمع وجنه که بمعنی رخسار است
اول یعنی بالای تاج آدمی است گویند
یا بیده باشد ۱۲ از منتخب

۲



دایهٔ رحمتش ابن عمران و فرعون را در یک مهد پرورده + یکی را
بعطای حلهٔ رسالت سیار ارم ذات العماد قبول ساخت +
و دیگری را بدعوی کاذبهٔ الوهیت بغرقاب[۱] پر پیچ و تاب عتاب
انداخت + کارساز خلقتش چنانچه مقابل نور ناری + و عقب خزان
بهاری + و دنبال ایام مسرات + شام حادثات + و در پی شهد حیات +
شهرناک[۲] ممات آفرید + همچنین هر گمراهی را خضر راهی + و هر جانکاهی را
آستانه جاهی + و هر مملکت را سروری + و هر ملت را پیغمبری مقرر نمود +
همبرین منوال تا زمانی نسیم صنعتش رنگ و بو صفت با هر گلی می آمیخت
و غالیه طرفه بوقلمونی امتحاناً بر رخ هر موجودی می بیخت + گاهی
گلبرگ نازک عیسوی را به شبنم افشانی جان بخشی گل گل خرم و خندان +
و حینی گلزار بیخار خلیل را چون ادواح خلد برین شاداب و ریان +
وقتی در پیراهن یوسفی جا گرفته نرگس بی بصر یعقوب را روشن +
دمی برازاهیر آمال ذوالنون[۳] بر دمیده گلستان جاهش را مالامال

شگفتن

۱ غرقاب بر وزن جرعاب آب عمیق را گویند که نقیض پایاب است از برهان ۱۲
۲ شهرناک بر وزن تیمناک بمعنی زهر است ۱۲ از برهان
۳ ذوالنون لقب حضرت یونس علیه السلام از منتهی الارب



سکفتن می فرمود، رفته رفته بچار باغ آفرینش آنحضرت والاجناب

یلسین خطاب آرام گرفت که عرش برین به تقبیل اقدامش پا بر زمین

میگذارد، و فلک برای تماشای برشش با یک ابرو هزاران چشم

میدارد، زمین و زمان در فراخنای قدرتش چنانکه در هوا مشت

غباری، گردون گردان بحضور تمکینش بدانسان که مقابل سکون اضطراری

لیلی شام در فراق پرستارانش از هلال کج ابروست، و سینه قمر

از نشدن بادریسه بارگاهش محتاج رفو، بانتظار اعجازش عاید

شب بیدار ماهتاب ازازل گریخته خوابی، و بر دیوانگاه یکتائیش

مصداق عبودیت حجابی، فردوس خاشاک فشانده بساطش

که بموجه شمال مهرش اوج گزین گردیده، دوزخ اخگر کانون قهرش

که برای سوختن ارواح شیاطین تا اسفل السافلین رسیده، زور آزمای

که بضربه گرز گرانش روح مخالفان سرهنگ از قالب ناپاک

چون شرر از سنگ بیرون جسته، دادگستری که به طلطنه سیاستش

۱ باد ریسه نتیجه [illegible] بی نقطه
آن چوبی یا چرخی باشد که در گلوی
دوک نصب کنند و کلاچ چرخ را [illegible]
پران باد ریسه گویند ۱۲ از برهان ۲
از نتیجه خواب یعنی خواب چنانکه صاحب
بهار عجم در صفات چشم آورده ۱۲
۵
۳ دیوانگاه مثل دیوانخانه
محل نشستن امرا و ارباب دفاتر
نظامی [illegible] دیوانگه عرشیان [illegible]
[illegible] آمد [illegible] نوشت ×



لشکر صد فتنه در گوشهٔ چشم غمزه طرازان محصور نشسته، کریمی که

نظر لطف بر بی زبانان حیرت خانهٔ هیچمدانی انداخته خزانهٔ گنج

قفل خاموشی از دهان طیور و وحوش برگشود، حکیمی که غبار رمد

از چشم حقیقت بین ابوتراب طرفة العین دور ساخته ابروکمانان

خفته نگاه را بگلاب افشانی صحت و شفا بیدار فرمود، از فیضان

دست حق پرستش مجنونان را لیلی عقل و کیاست دلربایانه در کنار

و از وزیدن نسیم دعایش ابر رحمت در عین قحط و غلا بر ساحت

هستی مروارید بار، به اثر اعجازش شجر و حجر با چهچه دلربای طوطی

بلبل با ترنم بلبلان سدره و طوبی در قیل و قال، به لعاب دهانش

که در بئر حدیبیه ریخته زمزم خاک نشین و کوثر غرق عرق انفعال

به اوجگاه جلالش مهر خاوران ذره مثال سرگردان و آواره

و به اشارهٔ کلک انگشتش دائرهٔ بدر کامل چون های دو چشمی دو پاره

ظلمتی که به پرتو شمع تلقینش از قلوب روشندلان کناره گزیده

کریمی که الخ اشارت است بمعجزه گواهی دادن گرگ و آهو و سوسمار

حکیمی که الخ اشارت است بمعجزه صحت یافتن چشم حضرت علی



بر بخت دشمنانش محیط گردیده + و خاری که خار چین همتش
از گل زمین طالع مخلصان فرو چیده بچشم اعداش خلیده + از هیبت
نگاهش ثور را بخیال پیری زیر گردون نگنجید + و اتصال نو
دفترش ورق مشکوک آسمان را برای تحریر سیاق کاهی نه پذیرد +
کمندش دراز از آن هست که سلسله اش بیک واسطه بذات
قدیم پیوسته + کمانش در نازاز اینکه گوشه اش با رمز قاب قوسین
عهد مواخات بسته + از صیت شجاعتش هزبر نیستانی چون تصویر
قالی پامال موران + و از آوازه رفعتش خورشید را از شعاع دست
حیرت ستون زنخدان + اگر فال و فا نبرش بر نه فلک فلک
لنگر نگشاید مجموعه عالم را چون صدف گرداب نشین غریق بحر
خجالت توان دید + اگر نسیم خلقش بعرصات تاک و تاک بوزیدن
در آید از خار سر کشش زلت بوی گل سوری معرفت مست توان شنید
بدیوان ضعیف نوازیش اگر دریا به شکستن حبابی قطره زن شود

جای رخت و اسباب خانه ۱۲

از منتهی الارب ۱۲

زلت بالفتح یعنی لغزش

فلک بالضم کشتی



به نیروی جبر آتشش زنجیر موجش در پاست، به شبستان عاجز پروری او اگر تار عنکبوت با سلسلهٔ مستحکم کهکشان دم تساوی زند زیبا از هیبتش بهرام خنجر دار عاجزانه بحصار سپهر پنجمی شتافته، و از عدلش شاهد شمع بخوف سوزش پروانه در حجلهٔ فانوس قرار یافته، عماری نشینان معرکه آرای حکمتش فیل بدست سحاب را کجک برق زده اند که تیرباران بلا بسر آتش نبارد، و کشکچیان مریخ بند جرأتش طرار یغمائی فلک را برسن کهکشان محکم بسته اند که آبادی جور ظلم از جیب و دامان بر نیارد، از کلکونی سرسو فارش دهن تنگ حوریان را قطرات شرم از دندان بیرون چکیده، از تیزی بلارک آبدارش چشم خونچکان زره در آغوش تهمتنان صوت خواب بدیدهٔ خیال هم ندیده، سلیمان بحلقهٔ خدمتیانش زیباتر از نگین در انگشتر خضر در جرگهٔ آبدارانش خوشنماتر از آب در گوهر، بر رکاب ملازمانش سکندر را خدمت آئینه داری، در زمرهٔ معمارانش فغفور را شغل پرچین سنگکاری



دشنه اش مدبسماه فنه قان لبشالت سپهرش شریک غالب

مهر رسالت بحضور صدای تیرش صیحه صور نغمه چنگ ورباب

به پیشگاه تابش صمصامش بارقه برق البصر کرمک شب تاب

دار و گیر احتسابش رزان را بجرم پیدایش می موکشان بدار

دار نسبت کشیده حل و عقد تنبیهش صرصر و دبور را بجرم استیصال نهال

کو بکو تشهیر گردانیده از بیم تیر جار پر عتابش چشم بوالهوسان

نگاه هرزه مرس را در سیه خانه مردمک نشانده از سهم تیغ حد

قیقاج قهرش چین کبر و غروری در کمانخانه ابروی نمرود نخوتان

باقی نمانده مایه که نقاد طبعش بصد دل پسندیده زر کامل عیار

ایمان متاعیکه میزان دو چشمش بیک سرخ هند نسنجیده کان

لعل و مرجان شمشیرش ارکان جهالت را سر انداخته تدبیرش بنیان

ضلالت را برانداخته فره جلالش ممقره باصره سروری و غره

ناصیه سعیری انگه نگین خاتم سلیمان ماهچه رایت آسمان سایش



آنکه طرهٔ مسلسل بلقیس پرچم لوای عالم کشایش زلف حوریان حلقه
بگوش خم کمندش خورشید محشر رخشنده سنان رمح بلندش رقم
التفاتش بهشتی سواد خامهٔ خشمش صور شرار شفقش غبار دلیر
بهرامش چاکر ناچیز برقش لمعهٔ قندیل شبستان سحابش باغبانی
گل بدامان خاکپایش عنبر خذف راهش گوهر گل کویش صندل
خاشاک صحنش مخمل لعلینش بحر وحدت را دو ساحل وزبانش
رسول فصاحت را جای وحی نازل از وصفش همین بس که ممدوح محمود ۱۰
جهان ست از حسنش همین کافی که محبوب شایق انس و جان
یعنی خداوند فرق سریر گردون سریر شاهنشه سلیمان دبدبه و
لقمان مشیر شهریار کونین خدیو ثاقلین فاتح جنگ بدر و حنین
مقیم مقام قاب قوسین فص خاتم کشورکشائی سجل صک فرمان روائی
جالس اورنگ خدائی علت غائی وجود و پیدائی صندلی نشین
بارگاه سرمدی سیار هفت قلعهٔ زبرجدی مخزن انوار صمدی

ع۱ شایق بمعنی معشوق است ۱۲
ع۲ بفتح کذا فی الصحاح ع۲ منتخب
ت بر حماد بمعنی تمکین ۱۲ از ب
ع۳ صک بفتح و تشدید پیچ
ع۳ منتخب
معنی قباله ۱۲ از منتخب
اورنگ خدائی کنایه از عرش ۱۲



معدن اسرار احدی، هادی طرق و سبل، مالک ذوالفقار و دلدل

اکرم و افخم رسل، شافع و رافع کل، معنی رمز یٰسین و طٰه، ماه شب افروز

سُبْحَانَ الَّذِیْ اَسْرٰی، خاقان انبیا، برهان اصفیا، خیر الوری

بدر الدجی، احمد مجتبی محمد مصطفی عَلَیْهِ مِنْ صَلَوَاتِ اللّٰهِ اَنْمَاهَا

وَاَزْکَاهَا صَلٰوةً طَیِّبَةً مُطَهَّرَةً دَائِمَةً اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامِ بَعْدَدِ مَنْ

قَعَدَ وَقَامَ که تا عنقای مرصع پر حمد و ثنا بر قلل بلند نظم و بیان

بیاوری شهپر انامل و بنان نشستن گیرد، و سهام بخطای دعا از چلهٔ شخ کمان

زبان فصحای زمان بآیات احسان و آوان حسن، همای رحمت خدا ابی

بر مفارق گدایان آستانش بال افشان، و بیلک سخط الهی بیگه و گاه

از قفای گردن حاسد انش پران باد، **شعر**

یَا رَبِّ صَلِّ وَسَلِّمْ دَائِمًا اَبَدًا، عَلٰی نَبِیِّكَ خَیْرِ الْخَلْقِ كُلِّهِمِ

حالا رهین منت نغمه طرازی سخن، و شیفتهٔ زمزمه پردازی طبع مدحت سرای

خوشبختم که زاغ قلم بتأثیر رشید سراپا اعجازش از مضامین بوقلمون

ﻫ ۱ علیه یعنی صلوات الله ... از رحمت های خدای تعالی باد بر وی و پاک و زیاده شود ترا ... مرده شده ...

ﻫ ۲ ... و بجا نشستن

۱۱

بیلک بروزن بینک قسمی از تیر باشد و بیای مجهول نوعی از پیکان باشد ۱۲ از برهان

ﻫ ۳ سخط بضم و بضمتین و بفتحتین بمعنی خشم گرفتن و ناخوشنود شدن از فتح



پرطاؤسی برآورده، آهنگ آن دارد که ازین ویران کدهٔ دیولاخ
چون دعای مستجاب پریدن کرده بریاض لاهوت که مسکن سیر آهنگان
آوازهٔ تجرد و مقر متقربان صحف تنزه است، با حصول رقاصی جلوه
آرا گردد، لیکن من ژولیده بیان را تاب این کجا که با تنک دلی
دوات و پریده رنگی قرطاس سر انامل را بتحریر چنین پیچیده داستان
که در درازی با عمر طویل گیتی یکسان است بجنبش در آورم، آری اگر
شئون اعالی حضرت لایزالی بنحوی اشرف وطرزی الطف بوهم
اندر آید، یا شاهد اسمای یزدانی بحجلهٔ خانهٔ معلومات انسانی
یکباره پرده از رخ گشاید، ممکن که چهرهٔ مراد در آئینهٔ جمال نمای
عقل و اندیشه جهوشانه تابد، و شیرین مدعا در آغوش خسرو فکر نارسایم
جانانه شتابد، پس ملتزم آمد که وجنات فقرات مرقومه و طرائف
صحائف منظومه را بنافهٔ نافه تعطیه مضامین مناجات، و عنبر
ترویح عرض حالات، چون طبلهٔ عطار لخلخه بیز و مانندهٔ مشک تتار

دیولاخ مکان بودن دیو ۱۲ باب چهارم ۵

۱۲

طرائف چیزهای لطیف و عجیب ۵۳



رایحه خیز نمایم+ یا رسول الله شبستان جانست از دیار هند همچو شمع
گریان آمده ام+ یا رسول الله بسایهٔ دامن رحمت از بار عصیان
سر بگریبان+ یا نبی الله داد که اجامرهٔ هواجس نفسانی رهزن کاروان
ایمانم گشته+ یا نبی الله فریاد که تند باد وساوس شیطانی بساط
حق پرستی را از ساحت قلبم در نوشته+ به صفوت گزینی خود که سرمهٔ معرفت
در چشم بی آبم بخش+ به خاتم النبیینی خود که به تشنه کامی نزع جرعهٔ از حسن خاتمه ام
بنخش+ بدو چنبر مشکناب که دماغ جانم را بروایح نیکوکاری معطر کن+ بدو لعل
نایاب که زبان خشکم را بزلال مراحم تر+ نقوش معاصی را از صحائف
اعمالم محو فرما+ تا روز محشر بچشم خلایق ذلیل و رسوا نشوم+ و عرف
شفاعت را بفردای قیامت بر رویم بگشا+ که بگوشک نعیم و جنان مغرور و
نازان بروم+ یا رحمة للعالمین اگر میبرم سمانا به اطراف کشور تو+ یا شفیع
المذنبین اگر خاک شوم خاک در تو+ جهان پادشاها مصرع
به صدیق و به فاروق و به عثمان+ بر سر منزل رضای خودم برسان+

۱ و کلمهٔ جست تا برای حفاظت الی سایهٔ دامن ... ۱۲
۲ اجامره مفتی اوباش مرادش وقته
[illegible] محبوب القلوب مشهور
نسیگان ... می آرد فقره
بصفحه ... نسخهٔ مطبوعه ... آن ... دیگر
۳ باتفاق جمیع از اجامره
رفته طرازی ... ساخت
هواجس آن ... ودل خطور کرده
و وسوسه اندازند ۱۲ [illegible]
۱۳



عالم پناها مصرع به آن خیبرگشای شاه مردان + دنیا و عاقبتم را به خیر گردان +

تمت

تقریظ نثر خدیو گردون سریر از منشی امیر احمد متخلص با میر ملازم خاص بارگاه عرش نظیر

بالیدن خامشی بر خویشتن بجاست که باری در حمد باری بجایی رسید +
و نالیدن گویائی بر خود سزا که اندرین معرکه خجالت ها کشید +
عجز را ناز برناز که دامن مقصود بدست آورد + و حوصله با ندامت دمساز
که درین راه کاری نکرد + بصارت از مشاهدهٔ نیرنگ قدرتش آئینه دار
حیرت + بصیرت با دراک شئون صنعتش همه تن عبرت + غزال هوش
در بادیهٔ شوق ادراکش گم کرده رم + گردن توسن خرد در عرصهٔ ذوق
دریافتش بر پای ندامت خم + هوای که درین چمن می وزد بشمیم عجز
بردوشش ست + و نوای که ازین انجمن می خیزد ترانهٔ تقصیر در آغوشش +
اینجا اعتراف نارسائیها عین رسائی ست + و اقرار ناشناسائیها
همه شناسائی + جگر لاله از آتش شوقش داغدار + طره سنبل بهوای ذوقش



باپریشانی همکنار+ آتش گل در چمن برافروختهٔ او+ وسینهٔ سوسن
در گلشن سوختهٔ او+ چمن آرای که بهار را از موج نکهت گل کمند بدوش ساخت
تا دیوانه مشربان وادی محبت را سلسلهٔ جوش وحشت بدست آید+
و هوا را با ابر بهاری هم آغوش فرمود تا نامیه را در آفرینش گل و
ریحان قوت افزاید+ و لولهٔ تحریر حمد یزدان از پخته کاران خیال نسبت
خام+ و حوصلهٔ تقصیر ثنای ایزد از کامل عیاران سودائیست ناتمام+
گوهر شاهوار ذات محمدی پروردهٔ آغوش صدف رحمت
اوست+ و لعل گرانبهای نفس نفیس احمدی تربیت یافتهٔ
کنار معدن مکرمت او+ زهی در یگانه باآب و تاب که بعکس اندازیش
عرش و کرسی روشنائی گرفت+ و خهی لعل درخشان رشک آفتاب
که ساحت افلاک و سطح خاک از وضیا و بها پذیرفت+ نشیمن هشت بهشت
نتیجه ظهور اوست+ و مسدس شش جهت تجلیگدهٔ نور او+ مخمس حواس خمسه
بیمن ذاتش موزون+ و رباعی عناصر اربعه از فیض صفاتش

۱۵



به حسن قبول مقرون مثلث موالید ثلاثه از پرتو وجودش پیرایهٔ
هستی پوشیده و مثنای کونین تمهید شهودش از کلک قدرت
چکیده ذاتش معمای وحدت ست و صفاتش لغز کثرت
نورش مطلع قصیدهٔ نبوت و ظهورش مقطع قطعهٔ رسالت شعر
در نظم وجود همه پیغمبر مرسل چون قافیه در آخر و ملحوظ در اول
صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد
مخفی مباد که از سالهای دراز بباطن فیض مواطن خاطر همایون ١٦
خسرو ذیجاه خدیو عالم پناه حکمران ملک صورت و معنی
نظام بخش ولایت ظهور و خفا فرمان فرمای ممالک ارواح
و ابدان فروزنده شمع ایقان و ایمان صاحب خلق محمدی
تابع شرع احمدی نونهال جلال نوبهار جمال نیر سپهر علم
گوهر محیط حلم معلی القاب عالی جناب حاجی حرمین شریفین
نواب محمد کلب علیخان بهادر فرزند دلپذیر دولت انگلیسیه

شهریار



شهریار معدلت دستور والی مملکت شهر مصطفی آباد عرف رامپور خلد الله
ملکه شوق وصول سعادت و شرف تقدیم مناسک حج بیت الله و طواف
کعبهٔ حرمت پناه و زیارت روضهٔ مقدسهٔ حبیب خدا اشرف الانبیا
علیه و علی آله و صحبه التحیة و الثنا در جوش و نفس مقدس حضرت اقدس
در فکر تهیهٔ این سفر مبارک با بیتابیها دوش بدوش بود اما بسبب موانع
گوناگون و عوایق بوقلمون که اهم آن نظم و نسق مملکت و انتظام
دارائی و سلطنت باشد این عزم از قوه بفعل نمیرسید و این تمنا
از خفا سر بظهور نمیکشید بالآخر در سال یکهزار و دوصد و هشتاد
و نه هجری عنان ضبط از دست اختیار رها گردید و شوق زیارت
خاطر دریا مقاطر خدیو کیهان را بخویشتن گردانید تا اینکه در آخر ماه
مبارک رمضان علم عزیمت برافراختند و طرح نهضت انداختند
و چون کیفیت فریفتگی با ذات مطهر علت غائی وجود کون و مکان
خمیر مایهٔ آفرینش حضرت سلطان بوده است بهمان زمان قرب بعضی بسبب



غایت علوی شوق و نهایت هجوم ذوق آتش محبت زبانه کشید
و از کلک انجم سلک نثری شوق انگیز بتراوش رسید که اشعهٔ
بارقهٔ عبارت دلفروزش در فضای لامکان تابید و دبیر فلک
بشنیدن این معجز نگاری که اتفاق تحریرش بکمال تعجیل در زمانه قلیل
افتاد دست از عهدهٔ خود کشید الحق گلشن تازه بهار اعجاز بر صفحات
قرطاس دمیده و نو آیین نگارستان معجز طراز جلوه آرای سطور گردیده
فقراتش با سلسلهٔ انوار تجلیات هم پیوند است چه چشم بینش ملکوتیان
ازان جلاله پذیرد و عبارتش بر اوشحه گردن حوران جنان محو ریشخند است
چگونه در مردمک دیدهٔ روحانیان جا نگیرد و خال مشکین پردگیان
پردهٔ غیب با هر نقطه اش دل آویخته و زلف عنبرین حوریان جنان
با هر سطرش طرح اتحاد ریخته هر لفظش منظور نظر قبول یزدانی است
و هر نکته اش مرغوب طبع اقدس محبوب سبحانی حصول دولت
غیر مترقبه طی مواقف جلیلهٔ حرمین شریفین با کوکبهٔ ابهت و شوکت

۱۸

لـه اوشحه جمع وشاح بالضم والکسر بمعنی حمایل از منتهی الارب ۱۲

حرزوانه



خسروانه بقبول این نزل گرانمایه دلیلی روشن ست + و در حرم محترم

مرقد انور سرور کائنات علیه وعلی آله الصلوة بصدای بلند خوان

خسرو بلند اقبال در مجمع کثیر عرب و عجم و جم غفیر زائران حرم محترم

و هم آهنگی احسنت و آفرین مجلسیان آن بارگاه + باصداهای نهانی

تحسین کروبیان تهلیل خوان آن درگاه جلالت دستگاه + بر پذیرائی

و اجابت این نشریه ضیا جلوه حجتی مبرهن + در کتابخانه رسالت پناهی

رسیدن و مزین بمهر خاص کردیدن این کتاب مستطاب مسمی

به قندیل حرم از ملتمسه شیخ حرم محترم که پروانش بعینه در ذیل این تقریظ

برداشته میشود پیداست + و از عبارت و مضمون رسید مرقومه داروغه

کتابخانه ملفوفه عرضه شیخ حرم علو رتبه این نشر عالی هویدا + آری چمن نیاز نسبت

بزلال محبت سید ابرار و آل و اصحابش لبریز + و گل زمینی ست لاله و

ریحان ولای مصطفوی خیز + باش ای امیر نادان نگر تا طبع

از اعتدال درافتاده ست که بفکر و حوصلهٔ مدحت این نثر و این شا

نزل بالضم ضیافت و مهمانی ۱۲

سر پیش مهمان گذارند بعد از تعیبات

19



جای که شهسواران عرصهٔ بلاغت سحبانی درمانده اند و معرکه آرایان
سخن سپرها افکنده اند تر ایارای آن مجاست که از عهده اش
برآئی و نقاب از عارض مدعا کشائی اینکه حرفی چند از خامهٔ رنگینی
وگلی چند از سرزمین طبع برانگیختی همه از فیض تربیت آقای نعمت بود
که خامه ات تحریر این تقریظ مبادرت نمود اکنون از درازنفسی باز آ
وزبان بدعا بگشا الهی پیشکش نفائس شریفهٔ تحیت و ثنای شهریار
قندیل حرم آرا در جناب رسالت مآب سلطان انبیا علیه آلاف التحیة
والثنا مقبول بوده از آن بارگاه قدسی جلوه گاه رنگارنگ تائیدات
فرخ فالی بذات همایونش برساد بمحمد و آله الامجاد و اصحابه الاوتاد

نقل عرضیهٔ شیخ الحرم و محافظ مدینهٔ منوره السید محمد خالد پاشا که بزبان ترکی ست

دولتلو فخامتلو افندم حضرتلری

قندیل حرم نام بر قطعهٔ مذهب کتاب شریف روضهٔ مطهرهٔ جناب رسالتپناهی
کتبخانهٔ عالیسنه وضع اولنمق اوزره گوندرلمش اولدیغندن کتاب شریف مذکور

۲۰



روضهٔ مطهره مهریله تمهیر التّه برهلوب کتب خانهٔ مخصوصه سنه وضع ایدیلمش

داولبابده خزینهٔ جلیلهٔ مشار الیهادن تنظیم اولنان بر قطعهٔ علم وخبر لفاً

تقدیم قلنمش اولمغله اولبابده وهرحالده امر وفرمان حضرت من له الامرکدر



فی ۱۸ ذی القعده سنه ۸۹

ترجمه صاحب دولت وذی فخامت حضرت صاحبم کتاب مذهبی

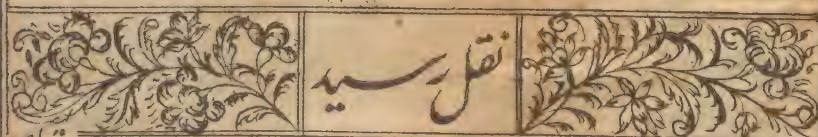
که نام آن قندیل حرم ست برای ادخالش در کتب خانهٔ روضهٔ مطهرهٔ جناب

۲۱ رسالت پناهی ارسال فرموده بودند رسید وکتاب شریف مذکور

بمهر روضهٔ مطهره مختوم شده در کتب خانهٔ خاص مشمول گردید لهذا رسیدی

که از خزانهٔ جلیلهٔ حضرت نبوی تحریر شد بلف این عرضه پیشکش عالی نموده‌ام

درین باب ودرهرحال امر وفرمان حضرت والی الامرست



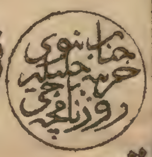
نقل رسید

هندستانده کائن دار الریاسته مصطفی آباد عرف رامپور حکمدار عالی تباری

دولتلو فخامتلو نواب محمد علیخان بهادر حضرتلرینک انوار روحانیت



مقدسهٔ حضرت رسالت پناهیدن استشفاع و استمدادی متضمن تصنیفه
موفق بیورلدقلری قندیل حرم نام ضیاء انسامیله موصوف بر کتاب
مذهب مجلهٔ شریفه‌یی برای زیارت جناب فخر رسالت بو جوار اشرفه
تشرفلرنده حضور مرحمت نشور حضرت سلطان انبیاده کمال خشوع و ابتهال
ایله تلاوت بیورلقلرنده تیمنًا و توسلًا روضهٔ مطهره کتبخانهٔ عالیسنه
وضع اولنمق اوزره حرم شریف حضرت نبوی مشیخت جلیله‌سی جانب والاسنه
کوندرلمش و مجلهٔ نفیسهٔ مذکوره اوتورلمش صحیفه‌یی مشتمل اولنمش اولدیغندن
خزینهٔ نبویده محفوظ دفتر مخصوصه قید و املا اولنه رق مهر مخصوص ایله
تمهیر اولنمش اولدیغنی مبین اصولنه توفیقًا اشبو علم و خبر مشار الیه
حضرتلرینک خزینه دارلری عزتلو علی اصغر خان طرفنه اعطا قلندی

 فی ١٧ ذی القعدة الشریفه سنه ١٢٨٩ هجری 

ترجمه چون صاحب دولت و ذی فخامت حکمدار عالی وقار دار الریاست
مصطفی آباد عرف رامپور که در هندوستان واقع است جناب نواب

٢٢

محمد



محمد علیخان بهادر دام اقباله به نیت استشفاع و استمداد از انوار روضهٔ نعت
مقدسه جناب رسالت پناهی صلعم کتاب مذهب که نام آن قندیل حرم
ضیا توام است تصنیف فرموده برای زیارت فخر رسالت باین جوار
اشرف رسیده شرف حاصل کردند و بحضور رحمت نشور حضرت
سلطان الانبیا بکمال خشوع و ابتهال تلاوت نموده تیمناً و توسلاً برای
شمولش در کتب خانهٔ روضهٔ مطهره ارسال فرمودند لهذا این جلد نفیس مذکور که
محتوی بر سی و پنج صحیفه است در دفتر خاص خزانهٔ نبوی مندرج ساخته
بعد ختمش بمهر مخصوص حسب ضابطه و قانون رسیدش بخزانهٔ دادا
نواب صاحب محتشم الیه یعنی صاحبزادهٔ معزز و مکرم علی اصغر خان صاحب داده شد

۲۳

محرره منتصف شهر ذی قعده سنه ۱۲۸۹ هـ



[illegible]

مخفی مباد که نام همایون حضرت خدیو عالم پناه نواب محمد کلب علیخان بهادر بوده است
اما درین کتابت که از حرم شریف رسیده است نواب محمد علیخان بهادر مرقوم آمده



خاتمة الطبع هزاران هزار شکر شیرازه بند اوراق زمین و آسمان ناظم
حقیقی مجموعه کن فکان که این لب لباب منشآت اولین و آخرین سرمایه نازش اساتذه
پیشین و پسین اعنی نثر معظم و مکرم مسمی به قندیل حرم به بخشش کلک انجم سلک عالیحضرت
سپهر منزلت والاجناب قدر قدرت رحمت اعم آفریدگار سایه اتم پروردگار
حامی حرمین شریفین ابر شهنشاه خافقین دریای جود و سخارانی بهادر جناب نواب
محمد کلب علیخان صاحب بهادر فرزند دلپذیر دولت انگلیسیه والی دار الریاسه مصطفی آباد
عرف رامپور زاد الله ملکهم و اقبالهم الی یوم النشور بتصحیح و تحشیه ملازم خاص و
بنده با اختصاص بارگاه عرش اشتباه منشی امیر احمد متخلص به امیر باهتمام عاصی محمد حسین
صانه الله عن کل شین بدار الریاسه موصوف در مطبع رئیس المطابع در سال یکهزار
و دوصد و نود هجری نبوی بماه صفر المظفر مطبوع گردید و اشعه فیضش ارباب
بصیرت و بصر را نور وافر بخشید الهی تا خاک آستانه حرمین شریفین سرمه دیده ارباب
ایمان و ضیای خاطر اصحاب ایقان است انوار تجلیات این شاهد بی نظیر
نور افزای چشم صغیر و کبیر باد بمحمد و آله الامجاد و اصحابه الاوتاد

